حقوق بندگان خدا

فاروق ایزدی‌نیا

نسخه اصل فارسی



## حقوق بندگان خدا

## فاروق ایزدی‌نیا

**مقدّمه**

خداوند بندگانش را دوست دارد و مایل است که از آنها به احترام و محبّت یاد شود و حقّ و حقوق آنها رعایت شود. در کتاب اقدس آدمی را بنای الهی می‌نامند و به هر نفسی که اقدام به قتل کسی نماید می‌فرمایند آیا بنایی را که خداوند ساخته شما ویران می‌سازید؟ در لوح مبارک خطاب به جناب نصیر قزوینی به نکتۀ بسیار مهمّی اشاره دارند که، "هر نفسی را الیوم به مثل این عالم خلق فرموده‌ایم چنانچه در عالم مُدُن مختلفه و قُراء متغایره و هم‌چنین از اشجار و اثمار و اوراق و اغصان و افنان و بِحار و جبال و کلّ آنچه در او مشهود است همین قسم در انسان کلّ این اشیاء مختلفه موجود است. پس یک نفس حکم عالَم بر او اطلاق می‌شود." (مجموعه الواح، ص2-181)

بنابراین، وقتی انسان به کسی لطمه وارد آورد، آزرده خاطر سازد، حقّی را پایمال سازد، گویی به تمام اهل عالم این لطمه را وارد آورده است. زیرا نصّ قرآن است که، "مَنْ قَتَلَ نَفْساً بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّما قَتَلَ النَّاسَ جَميعاً وَ مَنْ أَحْياها فَكَأَنَّما أَحْيَا النَّاسَ جَميعاً." (سورۀ مائده، آیۀ 32 / مضمون: هر کس کسی را جز به قصاص قتل، یا به جزای فساد در روی زمین بکشد مانند این است که همۀ مردم را کشته باشد و هر کس کسی را زنده بدارد مانند این است که همۀ مردم را زنده داشته باشد – ترجمه خرّمشاهی)

در واقع حضرت بهاءالله با بیان این که، "چون در هر شئ حکم کلّ شئ مشاهده می‌شود" می‌فرمایند، "این است که بر واحد حکم کلّ جاری شده و این است سرّ آنچه به مظهر نفسم مِن قبل الهام شده «مَن أحیا نفساً فکأنّما أحیا النّاس جمیعاً». چون در یک نفس جمیع آنچه در عالم است موجود، لذا می‌فرماید اگر نفسی نفسی را حیات دهد مثل آن است که جمیع ناس را حیات بخشیده و اگر نفسی نفسی را قتل نماید، مثل آن است که جمیع عالم را قتل نموده." (مجموعه الواح، ص183)

از آن گذشته، انسان معدنی است که صفات و اسماء الهی در آن به ودیعه گذاشته شده و مقصود خداوند ظهور این اسماء و صفات است تا "عالم انسانی از آن منتفع گردد." (لوح مقصود، ص3) زیرا خداوند مظاهر ظهور خود را مأمور کرده که به بندگانش کمک کنند تا این گوهرهای مکنون در آنها آشکار گردد و هم به خود فرد فایده رساند و هم منافع آن نصیب همگان گردد. جمال قدم می‌فرمایند:

"جمیع انبیاء و اولیاء از نزد حقّ جلّ جلاله مأمور بوده‌اند که اشجار وجود انسانی را از فُرات آداب و دانایی سقایه نمایند تا از کلّ ظاهر شود آنچه که در ایشان به نفس ایشان مِن عندِالله ودیعه گذاشته شده." (لئالی‌الحکمة، ج2، ص72)

لذا، هر آنچه که سبب شود خلاف نقشۀ الهی حرکتی صورت گیرد، خلاف رضای الهی است و مستوجب مجازاتی در خور. زیرا نزد حق بدترین عمل محزون کردن نفوس است. حضرت ربّ اعلی می‌فرمایند، "قلوب مؤمنین و مؤمنات را بلاحَق محزون نمودن اشدّ است از تخریب بیت‌الله." (منتخبات آیات از آثار حضرت نقطۀ اولی، ص16)

حضرت اعلی در این مورد بسیار حسّاس بودند. به نحوی که حتّی برای هدایت نفوس، شدّت و حدّت را منع می‌فرمایند، "سبیل هدایت از روی حبّ و رأفت بوده نه شدّت و سطوت." (بیان فارسی، واحد 2، باب 16) و در واحد هفتم، باب 18، می‌فرمایند، "خداوند عالم از سعۀ فضل و جود خود بر بندگان نهی فرموده که هیچ نفسی نفسی را محزون نسازد" و در دلائل سبعه می‌فرمایند، "اهل بیان را تربیت نموده که راضی به حزن هیچ نفسی نشوند."

جالب آن است که در همان باب تأکید دارند که، "هیچ طاعتی در بیان اقرب از إدخال بهجت در قلوب مؤمنین نبوده و همچنین ابعد از حزن بر آنها نبوده." حضرت اعلی برای محزون کردن افراد جزای نقدی نیز تعیین کرده‌اند که عبارت از نوزده مثقال طلا و در صورت نداشتن استطاعت نوزده مثقال نقره است. نکتۀ اساسی که در اینجا مورد تأکید حضرت اعلی است آن که قلب انسان محلّ تجلّی الهی است. فردی که حزنی بر کسی وارد کرده باید از خود آن فرد طلب بخشش نماید: "... به عدد واحد استغفار کند خداوند عالم را و طلب عفو نماید از آن که او را محزون ساخته. زیرا که قلب مؤمن محلّ ظهورالله هست. اگر حزنی بر او وارد آید مثل آن است که بر حروف حیّ وارد آمده و اگر بر حروف حیّ حزنی وارد آید مثل آن است که بر شجرۀ حقیقت وارد آمده و اگر بر آن وارد آید مثل آن است که بر خداوند عَزَّ و جَلَّ وارد آمده."

از قضا محزون و مسرور کردن بانوان دارای مکافات و مجازات مضاعف است. زیرا در همان باب می‌فرمایند: "بر اولو الدّوائر حکم مضاعف می‌گردد چه در بهجت و چه در حزن."

به موضوع حجّ اشارتی رفته است و ارتباطی با محزون کردن قلب نفوس انسانی مطرح شده است. می‌فرمایند که خداوند "مباهات می‌فرماید به طائفین حول بیت خود در بطون خود و می‌‎بیند ایشان را و مغفرت بر ایشان نازل می‌فرماید اگر در سبیل حجّ بعضی با بعضی خوش‌سلوکی کنند. چنانچه خود در سفر مکّه دیدم که نفسی خرج‌های کلّیه می‌نمود و از رفیق خود که هم‌منزل او بود به قدر یک فنجان آب از او مضایقه می‌نمود در کشتی به واسطۀ آن که عزیز بود. چنانچه خود من از بوشهر تا مسقط که دوازده روز طول کشید چون میسّر نشد که آب بردارند به مدنی [لیمو شیرین] گذرانیده. مراقب خود باشید که در هیچ حال بر هیچ نفسی حزن وارد نیاورید که قلوب مؤمنین اقرب است به خداوند از بیت طین." (بیان فارسی، واحد4، باب شانزده)

جمال قدم همین حسّاسیت را دربارۀ محزون کردن قلوب نفوس انسانی داشته‌اند. حکم حضرت اعلی دربارۀ نهی از محزون کردن را در بند 148 کتاب اقدس تأیید فرموده امّا مجازات نقدی را عفو کرده‌اند. لکن در لوح قناع خطاب به حاجی محمّدکریم خان کرمانی می‌فرمایند، "لو تمشی بلا حِذاء و تنامُ بلا وِطاء و تنوح فی العراء لَخیرٌ لَکَ مِن أن تُحزِنَ مَن آمَن و هُدی." (مجموعه الواح، ص77 / مضمون: اگر پای برهنه راه بروی و بدون تشک بخسبی و در بیابان گریه و زاری کنی از برای تو بهتر از آن است که مؤمنین را محزون سازی.)

آنقدر در این مورد تأکید شده که در لوحی می‌فرمایند، "قسم به اسم اعظم که اگر نفسی از دوستان اذیّت به نفسی وارد آورد به مثابۀ آن است که به نفس حقّ وارد آورده." (آثار قلم اعلی، ج7، ص152)

جمال قدم در این مورد پیشقدم شده‌اند و خود ایشان عامل بوده‌اند که احدی از ایشان آزرده‌خاطر نگردد. هیکل مبارک تصریح می‌فرمایند، "کلّ سجایای حق را به چشم خود دیده‌اید که ابداً محبوب نبوده که شبی بگذرد و یکی از احبّای الهی از این غلام آزرده باشد." (اقتدارات، ص217)

تأکیدات حضرت عبدالبهاء در این زمینه بسیار فراوان است. هیکل مبارک می‌فرمایند، "ای حزب‌الله مبادا خاطری بیازارید و نفسی را محزون کنید و در حقّ شخصی چه یار و چه اغیار، چه دوست و چه دشمن، زبان به طعنه گشایید ... زنهار زنهار از این که نفسی خاطری بیازارد ولو بدخواه و بدکردار باشد." (منتخباتی از مکاتیب، ج1، ص71)

در خطاب دیگر چنین مذکور، "زنهار زنهار که خاطری بیازارید و قلبی را شکسته نمایید و دلی را دردمند کنید و جانی افسرده نمایید و نفسی را پژمرده کنید. ولو دشمن جان باشد و اهل عدوان." (امر و خلق، ج3، ص207)

**تلافی کردن**

یکی از مواردی که معمولاً مورد سؤال واقع می‌شود آن است که اگر با کسی مدارا شد و پاسخ مناسب دریافت نشد، چه باید کرد. این یکی از موارد حسّاس و بسیار مهمّ است. چه که به هر حال، چه در مقام تلافی باشد و چه در ستم نمودن ابتدا به ساکن، هر دو مردود است. در این مقام حضرت بهاءالله به بیان مطلب می‌پردازند و چنین هدایت می‌فرمایند، "انسان بصیر در هیچ امری از امور نقصی بر او وارد نه. آنچه واقع شود دلیل است بر عظمت شأن او و پاکی فطرت او. مثلاً اگر نفسی لله خاضع شود از برای دوستان الهی، این خضوع فی‌الحقیقه به حق راجع است. چه که ناظر به ایمان اوست بالله. در این صورت اگر نفس مقابل به مثل او حرکت ننماید و یا استکبار از او ظاهر شود شخص بصیر به علوّ عمل خود و جزای آن رسیده و می‌رسد و ضرّ عمل نفس مقابل به خود او راجع است. و همچنین اگر نفسی بر نفسی استکبار نماید، آن استکبار به حق راجع است. نعوذ بالله من ذلک یا أولی الأبصار." (اقتدارات، ص216)

از آن گذشته جمال قدم می‌فرمایند اگر کسی ظلمی به شما کرد شما تلافی نکنید و او را به حق واگذارید. زیرا هر گونه تلافی‌جویی مستلزم صدور ستمی از سوی فرد است، ولو خود را محق بداند. حتّی اگر کسی غیبت نماید، شخص قربانی غیبت اگر همان کند که او کرده است مانند او شده است. (جمال مبارک، سورةالدّم، آثار قلم اعلی، ج4، ص61)

یکی از احبّای الهی قصد داشت به یکی از مردمان لطمه‌ای وارد آورد. مکتوبی نوشت و برای کاتب وحی فرستاد و قصد خود را در آن ذکر نمود. در جواب او جمال مبارک فرمودند، "و نفسِهِ الحق اگر قدرت ظاهره که فی‌الحقیقه نزد حق مقامی نداشته و ندارد بتمامها ظاهر شود و سیّافی در مقابل و ارادۀ سوء قصد از او مشاهده گردد البتّه متعرّض او نشویم و او را به او واگذاریم." (آثار قلم اعلی، ج7، ص153)

بعد، فرمودند، "انشاءالله حق جمیع را تأیید فرماید تا از ارادۀ خود بگذرند و به ارادةالله ناظر شوند." (همان)

**ذکر سوء**

جمال قدم می‌فرمایند، "در این سنه که هزار و سیصد و شش است به خطّ مظلوم لوحی نازل و در آن این کلمۀ علیا از افق اعلی اشراق نموده یا قومُ اذکروا العبادَ بالخیر و لاتذکروهم بالسّوء و ما یتکدّر بِهِ أنفُسُهُم. ذکر سوء هم در این سنه نهی شده چه که لسان از برای ذکر حقّ است حیف است به غیبت بیالاید و یا به کلماتی تکلّم نماید که سبب حزن عباد و تکدّر است." (گنجینه حدود و احکام، ص321)

در کلام دیگر از جمال مبین است که می‌فرمایند، "از لعن و طعن و ما یتکدّر به الانسان اجتناب نمایید." (کتاب عهدی)

**اقلیم وجدان**

حضرت عبدالبهاء اصطلاحی را در مقالۀ شخصی سیّاح به کار برده‌اند که بسیار اسباب حیرت است. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند حیطۀ وجدان متعلّق به فرد و خدای او است و احدی حق ندارد در آن وارد شود و یا تعرّض نماید. مثلاً می‌فرمایند، "حال در ایران اعتراض بر عقاید و وجدان ایشان است و این نیز خارج از قوّۀ انسان است که بتواند به تعرّض و اعتراض تبدیلِ ضمائر و وجدان نماید و یا دخلی در عقاید احدی کند. در کشور وجدان جز پرتو انوار رحمن حکم نتواند و بر سریر قلوب جز قوّۀ نافذۀ مالک الملوک حاکم نشاید. این است که هر قوّه‌ای را معطّل و معوّق توان نمود جز فکر و اندیشه را که حتّی انسان بنفسه منع اندیشه و خاطر خویش نتواند و سدّ هواجس و ضمائر خود ننماید." (ص39-40)

بنابراین، یکی از حقوق انسان‌ها حاکمیت بر وجدان و عقائد خویش است. تعرّض به آن تجاوز به حقوق انسانی فرد است. چون "ضمائر و وجدان ... از خصائص دل و جان است" (ص 93) و از جمله وظایف حکومت "آزادگی وجدان و آسودگی دل و جان است." (همان)

در همان اثر جلیل می‌فرمایند، "وجدان انسانی مقدّس و محترم است و آزادگی آن باعث اتّساع افکار و تعدیل اخلاق و تحسین اطوار و اکتشاف اسرار خلقت و ظهور حقایق مکنونۀ عالم امکان است." (ص98) بدین لحاظ است که تأکید دارند که، "ضمائر و افکار در حیطۀ احاطۀ مالک‌الملوک است نه ملوک و جان و وجدان بین اصبعَیْ تقلیب ربّ قلوب است نه مملوک." (همان)

بنابراین، تعرّض بر عقاید و وجدان نیز به نوعی پایمال کردن حقوق فردی انسانی است و احدی را نمی‌سزد که بدان اقلیم قدم گذارد و نفسی را وادار به تغییر عقاید خویش نماید.

**حقّ‌الله، حقّ‌النّاس، حقّ‌النّفس**

به طور کلّی سه نوع حقّ وجود دارد که باید رعایت شود. نخست حقّ‌الله است. حقّ الله عبارت از اوامر و احکام الهی است که باید رعایت شود. عمدتاً توبه و انابه و تقاضای عفو و غفران از درگاه الهی مربوط به این مورد است که توصیه می‌شود انسان بدون آن که با کسی گناه خود را در میان بگذارد، به درگاه الهی توجّه کند و با تضرّع و ابتهال و نشان دادن ندامت واقعی، تقاضای عفو کند. حتّی مناجات مخصوص هم در این مورد از قلم اعلی عزّ نزول یافته است که در طیّ آن شخص نادم به خداوند عرض می‌کند، "قد عَمِلتُ ما نهَیتَنی عنه و ترکتُ ما أمَرتَنی بِهِ. أسألُکَ بسلطانِ الأسماء أن تکتُبَ لی مِن قلمِ الفضل و العطاء ما یُقَرِّبُنی الیک و یُطهّرُنی عن جریراتی الّتی حالَت بینی و بین عفوک و غفرانک." (مجموعه الواح طبع مصر، ص120 / مضمون: انجام دادم آنچه را که نهی کردی و ترک کردم آنچه را که امر فرمودی. تو را سوگند دهم به سلطان اسماء که از قلم فضل و عطا آنچه را که سبب نزدیکی من به تو شود و مرا از گناهانم که سدّی بین من و عفو و غفران تو شده مطهّر نماید، از برای من ثبت فرمایی مقدّر کنی.)

حقّ النّفس نیز حائز اهمّیت است. زیرا مقصود از نفس در اینجا جسم خاکی است که به امانت به انسان داده شده که چند صباحی را که در این جهان زندگی می‌کند از آن سود جوید. پس باید در حفظ آن کوشا باشد تا او را به مقصد برساند. حضرت رسول اکرم می‌فرمایند که جسم شما به گردن شما حق دارد این حق را ادا کنید. بنابراین، بیش از حدّ کار کشیدن از آن، بیمار کردنش، خوراکی ناسازگار به آن خوراندن، تن‌پروری کردن، کثیف نگه داشتن، آب و هوای آلوده به آن دادن، و هر نوع اذیت و آزار جسم، در واقع حقوق آن را پایمال کردن است. چه که در بیانی منسوب به حضرت امام رضا آمده است: "مَن لم‌یشکُرِ المخلوق لم‌یشکُرِ الخالق." (کسی که مخلوق را شاکر نباشد خالق را شاکر نیست." پس برای سپاسگزاری از جسم باید در حفظ آن کوشا بود.

امّا از همه مهم‌تر حقّ‌النّاس است. از حضرت علی بن ابیطالب روایت شده است که فرمودند: "جَعلَ الله سُبحانه حُقوقَ عبادِهِ مُقدّمةً علَی حُقُوقهِ فَمنْ قامَ بِحقُوقِ عبادِالله کانَ ذلک مؤدّیاً الی القیامِ بِحقوقِ الله»«خداوند حقوق بندگانش را مقدم بر حقوق خود قرار داده و کسی که حقوق بندگانش را رعایت کند حقوق الهی را نیز رعایت خواهد کرد.» (غررالحِکَم، حدیث 4780)

اگر دو مورد اوّلی بخشیده شود، مورد سوم بخشیده نمی‌شود. زیرا حقوق بندگان باید تأمین گردد. جمال قدم راجع به مظهر ظهور الهی می‌فرمایند، "انّهُ لَهُوَ الصّامتُ المتکلّم و المُشفِقُ المنتقِم." (ادعیه حضرت محبوب، طبع طهران، ص271 / او ساکت است امّا سخن می‌گوید؛ دارای شفقت و رحم است، امّا انتقام هم می‌گیرد.)

در لوح احمد فارسی، جمال مبارک می‌فرمایند، "اگرچه بدایع رحمتم جمیع ممالک غیب و شهود را احاطه نموده و ظهورات جود و فضلم بر تمام ذرّات کائنات سبقت گرفته، ولکن سیاط عذابم بسی شدید است و ظهور قهرم بغایت عظیم." (مجموعه الواح طبع مصر، ص322)

بنابراین، اگر ظلمی بر بنده‌ای روا شود که آن بنده شاکی به درگاه خدا شود، خداوند احقاق حقوق مظلومین نماید. گاه ما از تأخیر در مجازات ظالمین شاکی می‌شویم، ولی لابد حکمتی دارد. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "مطمئن باش که عدل الهی انتقام از ظالمان گیرد و ستمکاران را به بلای عظیم گرفتار نماید. یُمهِلُ و لایُهملُ. مهلت می‌دهد لکن از ظلم و ستم نمی‌گذرد." (مآخذ اشعار در آثار بهائی، ج2، ص252)

حضرت علی ـ علیه السّلام ـ می‌فرماید: «اَمّا الظّلم الّذی لا یُترکُ، فَظلمُ العباد بَعضُهُم بعضاً» «امّا ظلمی که بخشوده نمی‌شود ظلمی است که بعضی از بندگان خدا بر بعض دیگر می‌کنند.» (نهج البلاغه، خطبه 175)

**انواع حقّ النّاس**

شاید در نگاه اوّل به نظر برسد که حقّ‌النّاس فقط حقوق مادّی و مالی مردمان است. البتّه این حائز اهمّیت است که آدمی به اموال دیگران نظر نداشته باشد و به بیان خداوند در قرآن کریم، "یا اَیُّها الَّذِینَ آمَنوا لا تأکلوُا اَموالَکُمْ بَینَکُمْ بِالباطِلِ اِلّا اَنْ تَکونَ تِجارَةً عَنْ تَراضٍ مِنکُمْ" (سورۀ نساء، آیۀ 29 / مضمون:ای اهل ایمان اموال یکدیگر را از راه باطل نخورید، مگر آنکه تجارتی از روی رضایت انجام دهید.)

در این مقام باید به این نکته توجّه داشت که حقوق دیگران، اعم از مؤمن و غیرمؤمن، حتّی ناقض عهد و میثاق، باید محفوظ بماند و اگر شخصی از مؤمنین را به این افراد دَینی بر گردن است، باید ادا شود و در این میان هیچ تفاوتی در حقوق آنها وجود ندارد. حضرت ولی امرالله این نکته را صریحاً بیان فرموده‌اند:

"... انظار یاران ممتحَن پر عشق و وفای حضرت عبدالبهآء را به این امر لازم و مهمّ منعطف نمایم و به این نکته متذکّر دارم و آن مواظبت و دقّت تامّ در حفظ حقوق مدنیّۀ شرعیّۀ شخصیّۀ افراد است از هر سِلک و طایفه و نژاد و عقیده و مقامی. در این مقام امتیاز و ترجیح و تفوّق جائز نه. باید در نهایت سعی و دقّت مِن دون تردّد و ملاحظه‌ای یاران و برگزیدگان حضرت بهآءالله در محاسبات و معاملات خویش راجع به حقوق اصلیّۀ نوع بشر ادنی امتیازی بین آشنا و بیگانه و مؤمن و مُشرک و مُقبل و معرض نگذارند. بعد از تحقیق اگر چنانچه مقروضند باید به تمام قُویٰ همّت بگمارند تا آنچه بر عهدۀ آنان است تا فَلس اخیر بپردازند و راحت نجویند تا به تأدیۀ آنچه را مکلّفند بتمامها موفّق گردند. حقوق مدنیّه و معاملات ظاهره تعلّقی به دیانت و اعتقاد باطنی انسان نداشته و ندارد. افراد در هیأت اجتماعیّه، چه از موحّدین و چه از مشرکین، کلّ در این مقام یکسانند و حقوق شخصیّۀ آنان نزد اصحاب عدل و انصاف محفوظ و مقدّس و مسلّم و هر متردّدِ متمرّدی در ساحت آن منتقم قهّار مقصّر و مسئول و مردود. بلی، مصاحبت و مرافقت با کفّارِ ملحدین و خائنان پر کین و بی‌وفایان خودبین و رعایت و مهربانی به دشمنان امر الٓهی ذنبی است جسیم و انحرافی است عظیم از صراط مستقیم الٓهی، ولی نفس ارتداد و محجوبیت و ترک عقیده حقوق مدنیّۀ شرعیّۀ افراد آزاد را به هیچ وجه من الوجود به قدر سَمّ اِبرَه تخفیف و تغییری ندهد والّا اهل بهاء بساط پیشینیان را در این قرن مشعشع نورانی دوباره بگسترانند و آتش تعصّب و حمیّۀ جاهلیّه را در صدور برافروزند و خود را از مواهب جلیلۀ این یوم موعود محروم سازند و تأییدات الٓهیّه را در این روز فیروز از ظهور و بروز باز دارند. حیف است ذیل تقدیس را به این اوهام و شئون ناشایسته آلوده نماییم." (توقیعات مبارکه، 1922-1926، ص250)

در خصوص آواره حضرت ولی امرالله در ابلاغیه مورّخ 26 شعبان 1345 به محفل روحانی طهران فرمودند، "البتّه مال او را باید به او رد کنند و همچنین کتب او را به او مسترد دارند و به جمیع اطراف بنویسند که در هر جا کتاب دارد به اطّلاع و شهادت و سند نفوس معتبرۀ آن محلّ کتب او را به او یا وکیل او بسپارند و آنچه را سند و طلب از او دارند مطالبه کنند." (منتخبات توقیعات، طبع 105 بدیع، ص60-459)

امّا موارد دیگری نیز وجود دارد که به اختصار به آن پرداخته می‌شود:

احترام به آبروی مردم هم از موارد حق‌الناس است یعنی انسان به گونه‌ای رفتار کند که آبروی دیگران از دست و زبان انسان محفوظ بماند، کاری نکنیم که حرمت دیگران شکسته شود و آبروی دیگران نزد مردم پایین بیاید. مگر نه آن که خداوند ستّارالعیوب است و مایل است که بندگانش هم ستّار عیوب دیگران باشند. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "نظر به قصور در حقّ یکدیگر ننمایید. اگر نفسی تقصیری نسبت به دیگری نماید باید دیدهْ خطاپوش باشد و قصور مقصّر را در حقّ خویش به دامن عفو ستر نماید و در مقابل آن قصور نهایت محبّت و مهربانی مُجریٰ دارد تا مقصّر خجل و شرمسار نشود." (مائده آسمانی، ج2، ص98)

حتّی در مواردی که از کسی قدرت استقامت در مواجهه با بلایا سلب می‌شود و به عمل یا گفتاری غیرمرضیّه مبادرت می‌کند، هدایت جمال مبارک آن است که سبب خجالت و شرمساری او نشویم. طلعت ابهی می‌فرمایند، "اولیائی که در بأسا و ضرّاء مشاهده می‌شوند بأسی بر آن نفوس نه. چگونه است حال مرغی که عقاب بیند و حال غنمی که از اطراف ذئاب مشاهده کند. کمال مرحمت را باید دربارۀ آن نفوس مبذول داشت و اگر هم امر خلافی و کلمۀ نالایقی از ایشان ظاهر شود باید به صبر جمیل تمسّک جُست و به ستر اکبر، که از نتائج اسم ستّار الهی است، تشبّث نمود. چه، اگر ترک اولیٰ از بعضی ذکر شود، سبب حزن آن بیچاره و انفعال او شود و این لدی‌الله محبوب نه." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 51، ص160)

در این مقام می‌توان به موارد دیگری از قبیل غیبت کردن، نسبت دروغین به کسی دادن، افترا بستن نیز اشاره کرد. شاید مناسب موضوع باشد که به افشاء اسرار دیگران نیز اشارتی بشود. زیرا بسا از نفوس که در زمان رفاقت و دوستی و محبّت محرم اسرار یکدیگر می‌شوند و چون تکدّر خاطری پیش آید، تمامی دلگیری خود را در افشاء اسراری آشکار می‌کنند که زمانی به صِرف اعتماد برای آنها بیان شده است. فخر فروختن و تحقیر کردن یا با نظر تخفیف به دیگری نگریستن که موجب تکدّر خاطر شود نیز از جمله موارد تضییع حقوق دیگران است.

از موارد دیگر حق‌الناس احترام به حق بهره‌مندی مردم است، یعنی به گونه‌ای رفتار کنیم که همه انسان‌ها به آن حقوق مشترکشان برسند و رفتار ما به گونه‌ای نباشد که خدایی نکرده بعضی از انسان‌ها از حقوق خودشان باز بمانند یعنی مانع ایجاد کنیم برای آنها در رسیدن به حقشان. هر گونه اِعمال نفوذ، سوء استفاده از قدرت، برای محروم کردن افراد از رسیدن به خواسته‌های مشروعشان در زمرۀ پایمال کردن حقوق آنها است. در این مقام حکایتی از حضرت عبدالبهاء نقل می‌شود که بسیار آموزنده است. جناب دکتر یونس‌خان افروخته این حکایت را چنین بیان می‌کنند که حضرت عبدالبهاء:

"... خاطرنشانِ یاران می‌فرمودند که یکی از وظائف حتمیۀ احبّای الهی این است بکوشند راه رخنه و نفوذ ناقضین را در بین جامعه مسدود نمایند... یک روز صبح که در بیرونی مبارک این قبیل بیانات می‌فرمودند و غیر از این عبد دو نفر دیگر فقط مشرّف و متوجّه بیانات نسبت به این عبد بود، مطلبی به خاطرم آمد که در مقام تصدیق قول مبارک خواستم ضمناً اظهار خدمت‌گزاری خود و چند نفر دیگر را در این موضوع به عرض برسانم. عرض کردم، «در طهران به تازگی مدرسه تأسیس شده بود و حبُّ‌الله، پسر پیر کفتار، را به معلّمی آن مدرسه نامزد نموده بودند. همین که این خبر رسید آقایان ایادی و دو نفر دیگر با این عبد محفلی تشکیل داده شور و مشورت کردیم که به وسائل ممکنه ممانعت از پذیرفته شدن حبُّ‌الله در این مدرسه بنمائیم. آخرالأمر قرار بر این شد که فلان کس (اسمش را متعمّداً کتمان می‌کنم) مؤسّسین مدرسه را ملاقات نموده نگذارند حبُّ‌الله را به این سمَت بپذیرند...»

هنوز عرض بنده تمام نشده بود، در موقعی که منتظر اظهار عنایت بودم که چنین خدمتی را انجام داده‌ایم، یک‌مرتبه فرمودند، «چطور؟ چطور نشستید مشورت کردید که یک نفر ناقض را از نان خوردن بیندازید؟ این طریقۀ خدمت به امر نیست. در امور معیشت ناقض یا غیر ناقض فرقی ندارد. احبّاء باید آیت رحمت الهی باشند، مثل آفتاب بتابند و مانند ابر بهاری ببارند؛ ناظر به استعداد و قابلیت نباشند...» خلاصه، مدّتی از این قبیل فرمایشات فرمودند به طوری که بنده از کردار و گفتار خود شرمنده شدم؛ سر به زیر افکندم. به عنوان حُسن خدمت فضولی کردم و یک بار من بور شدم." (خاطرات نه سالۀ عکّا، ص49-247)

**احقاق حق در این عالم**

بسیاری معتقدند که دنیا دار مکافات است و حقوقی که پایمال می‌شود به نوعی در همین عالم تأمین می‌گردد. ولی آیا این تأمین حقوق پایمال شده در این جهان رافع مسئولیت از شخص ظالم هست یا نیست، بستگی به ارادۀ الهی دارد. حضرت ولی امرالله می‌فرمایند، "میزان عدالت الٓهی دائر و برقرار است. اگر حکومت اقتدار مجازات نداشته باشد، مقتدر حقیقی دمار از روزگار ظالمین در آورده احقاق حقّ مظلومان را از ظالمان خواهد فرمود." (توقیعات مبارکه 1922-1948، ص11)

در این باب مثال‌هایی در کتب مختلفه ذکر شده است که بیشتر جنبۀ داستانی دارد و شنیدنش خالی از لطف نیست. البتّه گویندگان این داستان‌ها عمدتاً قصد داشته‌اند به نوعی به ستمگران هشدار دهند که روزی باید مکافات عمل خویش ببینند.

انوشیروان، پادشاه ساسانی، به عدل و داد شهرت دارد به نحوی که حضرت رسول اکرم هم به عدالت او شهادت داده. نصرالله منشی در مقدّمۀ کلیله و دمنه نوشته است:

"محاسن این کتاب را نهایت نیست، و کدام فضیلت ازین فراتر که از امت به امت و ملت به ملت رسید و مردود نگشت؟ و چون پادشاهی به کسری نوشروان خفف الله عنه رسید -که صیت عدل و رأفت او بر وجه روزگار باقی است و ذکر یاس و سیاست او در صدور تواریخ مثبت، تا بدان حد که سلاطین اسلام را در نیکوکاری بدو تشبیه کنند، و کدام سعادت ازین بزرگتر که پیغامبر او را این شرف ارزانی داشته است که وُلِدتُ فی زَمَنِ المَلِکِ العادل؟- انوشیروان مثال داد تا آن را به حیلتها از دیار هند به مملکت پارس آوردند و به زبان پهلوی ترجمه کرد. و بنای کارهای مُلک خویش بر مقتضی آن نهاد و اشارات و مواعظ آن را فهرست مصالح دین و دنیا و نمودار سیاست خواص و عوام شناخت، و آن را در خزاین خویش موهبتی عزیز و ذخیرتی نفیس شمرد، و تا آخر ایام یزدجرد شهریار که آخر ملوک عجم بود بر این قرار بماند."

حال، حکایتی از این انوشیروان نقل کنند که شنیدنی است. خواجوی کرمانی در روضةالانوار نوشته است:

"آورده‌اند كه پادشاهی از عالمی سؤال كرد كه سبب عدل نوشیروان چه بود؟ گفت: انوشیروان گفته است كه مرا یك نظرِ عبرت بیدار كرد. روزی در اوایل جوانی به شكار رفته بودم و بر هر طرف سواران می‌تاختند. ناگاه پیاده‌ای سنگی بینداخت و پای سگی بشكست و گامی چند برفت. اسبی لگدی بر آن پیاده زد و پایش بشكست. پاره‌ای راه براندم، ناگاه پای آن اسب به سوراخی فرو شد و بشكست. من به خود باز آمدم و گفتم: «دیدی كه چه كردند و چه دیدند؟ هر كه آن كند كه نباید، آن بیند كه نخواهد.»

داستانی از حضرت موسی نقل کنند که در بحارالانوار، ج64، ص117 درج شده است:

"روزى حضرت موسى عليه السلام از محلى عبور مى كرد رسيد بر سر چشمه‌اى در كنار كوه. با آب آن چشمه وضو گرفت. بالاى كوه رفت تا نماز بخواند. در اين موقع اسب سوارى به آنجا رسيد. براى آشاميدن آب از اسب فرود آمد. در موقع رفتن كيسه پول خود را فراموش نموده رفت. بعد از او چوپانى رسيد كيسه را مشاهده كرده برداشت.

بعد از چوپان پيرمردى بر سر چشمه آمد، آثار فقر و تنگدستى از ظاهرش آشكار بود دسته هيزمى بر روى سر داشت. هيزم را يك طرف نهاده براى استراحت كنار چشمه خوابيد. چيزى نگذشت كه اسب سوار برگشت. اطراف چشمه را براى پيدا كردن كيسه جستجو نمود. ولى پيدا نكرد. به پيرمرد مراجعه نمود او هم اظهار بى‌اطلاعى نمود. بين آن دو سخنانى شد كه منجر به زد و خورد گرديد. بالاخره اسب سوار آنقدر هيزم‌كش را زد كه جان داد.

حضرت موسى در عجب ماند و از خداوند علّت این قضایا را جویا شد. در جواب او خطاب رسيد موسى همين پيرمرد پدر آن اسب سوار را كشته بود. بين اين دو قصاص انجام گرديد. در ضمن پدر اسب سوار به پدر چوپان به اندازه پول همان كيسه مقروض بود. از اين رو به حق خود رسيد من از روى عدل و دادگرى حكومت می‌كنم."

جمال قدم می‌فرمایند، "بسا می‌شود که احقاق حق در همین عالم شده باشد و تو آگاه نباشی. چنانچه گاه می‌شود که زخارف و اموال قمیص قضایا و بلایا می‌شود و بلا و قضا به صورت مال جلوه می‌نماید. چنانچه تلف اموال گاه می‌شود که سبب و علّت رفع بلا می‌گردد و در این مقام فرق نمی‌کند که این تلف اموال به اسباب سماوی باشد و یا آن که نفسی ظلم کند و بعداً آن اخذ نماید. پس چنین مالی هر که غصب کند و اخذ نماید قضا و بلا را از تو رفع نموده و بر خود وارد آورده. آیا احقاق حقّی بهتر از این متصوّر است. لا وَرَبِّ العالمین." (مائده آسمانی، ج7، ص123)

**نحوۀ احقاق حقّ در عالم بعد**

درک نحوۀ احقاق حق در عالم بعد بسیار دشوار است. جمال قدم در جواب شخصی که این سؤال را مطرح کرده می‌فرمایند، "از امری سؤال نمودی که به غایت صعب و مستصعب است. چه که فهم این مقام موقوف به فهم و ادراک ایّام بعد موت و عرفان یوم‌القیام است و ادراک این دو مقام قلب فارغ می‌خواهد و گوش طاهر لازم. هرگوشی لایق اصغاء این سروش نه..." (مائدۀ آسمانی، ج7، ص120)

ابتدا جمال مبارک این نکته را مطرح می‌فرمایند که احقاق حق در هر عالمی متناسب با مقتضیات آن عالم است. زیرا "آنچه در این عالم ناسوت و عالم حدود به هر اسم و رسم و به هر صورت و وصف دیده و شنیده در هر عالمی از عوالم الهی ظهوری و شهودی مناسب و ملایم با آن عالم دارد و به اسم دیگر و رسم دیگر و صورت و وصفی دیگر جلوه می‌نماید و رخساره می‌گشاید." (همان)

این وضعیت در عالم رؤیا و این عالم هم صادق است. انسان در رؤیا اموری را مشاهده می‌کند که در این عالم به صورت دیگر تعبیر می‌شود. مثلاً حضرت یوسف در خواب دید که خورشید و ماه و یازده ستاره به او تعظیم می‌کنند. حضرت بهاءالله می‌فرمایند، "آن چه عالمی است که در آن عالم پدر و مادر به صورت شمس و قمر دیده می‌شود و برادر به صورت کوکب به نظر می‌آید." (همان، ص122)

امّا در این شکّی نیست که هر عملی مکافاتی دارد. حضرت رسول فرموده‌اند، "الناس مجزیون بأعمالهم إن خیراً فخیر وإن شراً فشر." (مضمون: مردمان به اعمالشان جزا داده می‌شوند؛ جزای خوبی خوبی و جزای بدی بدی است / مائده آسمانی، ج7، ص121) در قرآن کریم تأکید شده است که، "مَنْ عَمِلَ صَالحاً فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَساءَ فَعَلَیْها" (سوره سجده، آیۀ 46 / مضمون: کسی که عمل خوبی انجام دهد پس برای خود او خوب است و کسی که عمل بدی انجام دهد پس برای خود او بد است.) و در مقام دیگر می‌فرماید، "فَمَنْ یَعْمَل مِثْقالَ ذَرَّةٍ خَیراً یَرَه \* وَ مَنْ یَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرّاً یَرَه" (سورۀ زلزله، آیات 7-8 / مضمون: کسی که یک مثقال کار خوب انجام دهد نتیجه‌اش را می‌بیند و کسی یک ذرّه کار بد انجام دهد نتیجه‌اش را ببیند.)

بنابراین، شکّی نیست که نتیجۀ عمل در عالم بعد ظاهر خواهد شد. جمال قدم مثال می‌زنند:

"هر گاه نفسی در فصل ربیع حبّه و هسته از نفسی غصب نماید و در بستان خود بذرافشانی کند تا آن که سبز و خرّم شود و بالاخره در فصل صیف به مقام ثمر و یا شجر برسد و بعد سلطان عادل اراده فرماید که در این فصل که صیف گفته شد اخذ حق مظلوم نماید، چه نحو معمول می‌دارد. آیا در عوض حبّه و یا هسته اخذ می‌کند و تسلیم می‌دهد؟ البتّه خواهی گفت شجر را و حال آن که این صورت غیر آن صورت است و این اسم و وصف غیر آن اسم و وصفی است که در فصل ربیع داشت. بلکه آن حبّه و هسته در فصل صیف به زعم تو وجود ندارد و بر فرض وجود اگر به عین ادا شود برای صاحب ثمری نمی‌دهد و نتیجه ندارد. چه که فصل ربیع که هنگام بذرافشانی بود منقضی شد و حبّه و هسته آلت معطّله خواهد بود." (همان، ص123)

مثال دیگری که جمال مبارک می‌زنند مربوط به دو فرد مسیحی است که یکی از دیگری مقداری شراب و گوشت خوک غصب کرده باشد و بعد هر دو مسلمان شده باشند و موضوع به قاضی عادل راجع شود و او بخواهد احقاق حقّ مظلوم نماید. اگر فرد غاصب بخواهد عین مال را ادا کند، برای فرد زیان‌دیده سودی ندارد چه که هر دو در شرع اسلام حرام است. جمال قدم در ادامه می‌فرمایند، "باید از آنچه در شرع اسلام حلال است عوض بدهد و یا آن که ... قیمت او را مطابق آنچه در نزد مستحلّین او مقرّر و معیّن است بدهد." (همان، ص125)

حال، با توجّه به امثلۀ فوق می‌توان دریافت که فردی که در این عالم سبب زیان فرد دیگر شده یا حرمت او را هتک کرده یا سبب بی‌آبرویی او شده یا مانع از رسیدن او به نحوی مشروع به خواسته‌هایش گشته است چگونه باید در عالم بعد پاسخگو باشد.

تنها متاعی که با خود داریم و به آن عالم می‌بریم حسنات است. حال اگر فردی که کوله‌بارش مملو از حسنات است ولی ظلمی نسبت به کسی مرتکب شده، اعم از مادّی یا معنوی، چگونه قادر به جبران آن در عالم بعد خواهد بود. چاره‌ای نیست جز آن که بگوییم خداوند عادل باید بخشی از حسنات آن فرد ظالم را به فرد مظلوم اختصاص دهد و سرّ "إنّ الحق یبدّل النّور بالظّلمة و یبدّل الظّلمة بالنّور" و "الحقُّ یبدّلُ السّیّئات بالحسنات و یبدّل الحسنات بالسّیّئات" (مائدۀ آسمانی، ج2، ص23) آشکار شود.

خداوند مشفق و غفور است. امّا در مواردی که رضایت مظلوم تأمین نشود، عدالت او ایجاب می‌کند که ترتیبی اتّخاذ فرماید که احقاق حقّ مظلوم شود و آن در عالم بعد تنها به همین صورت میسّر است. والّا آنچه که در این عالم از غیبت و افترا و دروغ و افشاء اسرار و اتلاف اموال و ایجاد مانع بر سر راه افراد جهت وصول به مقصود مشروع و غیره مرتکب شود، در عالم بعد محلّی از اِعراب نخواهد داشت و قابل جبران نخواهد بود مگر از جنس همان عالم تأمین گردد.

تنها نکته‌ای که باقی می‌ماند آن است که اگر فرد ظالم را متاعی در خور نباشد چه باید کرد. در این صورت نفسِ مظلومیت فرد مظلوم کفایت نماید که خداوند او را مورد عنایت خود قرار دهد و طبق آیۀ قرآن، "يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا." (سورۀ فرقان، آیۀ 70 / مضمون: خداوند سیّئات آنها را بدل به حسنات فرماید و خداوند غفور و رحیم است.)